پیشخوان

محمدعلی شاه قاجار در کشاکش مشروطه و استبداد

گامی در بازخوانی و بازنگاری تاریخ مشروطیت ایران

■ **محمدرضا کائینی**

بی‌تردید انقلاب مشروطیت ایران توسط گرایش غالب آن گزارش شده است. در کتب مرجع در بازشناسی این رویداد، آنان که در زمره فاتحان این نهضت هستند، در صدر نشسته و ارج دیده‌اند و آنان که مغلوبان این واقعه‌اند، حتی اگر در اصل ایجاد آن همراهی‌های مؤثر داشته‌اند، به حاشیه تاریخ رانده شده و حتی به خیانت محکومند! «در کشاکش مشروطه و استبداد»، اثری است که می‌کوشد چهره حقیقی محمد علی شاه قاجار را خارج از این ورطه ببیند، با تمامی کاستی‌ها یا عذرهایش. این پژوهش، توسط علی احمدی‌خواه به نگارش درآمده و پژوهشکده تاریخ معاصر ایران، آن را روانه بازار نشر ساخته است. دکتر موسی فقیه حقانی ریاست این پژوهشکده، در باب موضوع این تحقیق و در دیباچه آن چنین آورده است:

«نهضت مشروطه، رخدادی مهم و سرنوشت‌ساز در تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود که بررسی دقیق و همه‌جانبه آن، می‌تواند درس‌های گرانبهایی برای جامعه ایرانی در بر داشته باشد. متأسفانه تاریخ‌نگاری این نهضت، به دلیل صحنه‌گردانی افراد منسوب به گروه‌ها و جریان‌های سکولار که خود مستقیم یا غیرمستقیم درگیر حوادث مشروطه بوده و تاریخ این واقعه را بر اساس منافع حزبی، گروهی و فرقه‌ای خود تدوین کرده‌اند، صورتی یک‌سویه و جانبدارانه یافته است. بر اساس این روایات، همه مشکلات ایران از زمان حاکمیت قاجار بر ایران آغاز شده است و روحانیت و اسلام نیز در کنار قاجاریه بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی‌های ایران دامن زده‌اند! تبلیغات رژیم پهلوی نیز که اثبات خود را در نفی مطلق دوره قاجار می‌دید، به این جریان کمک کرد تا روایتی کاملاً

محمدعلی شاه قاجار

یک‌دست و یک‌سویه، به نفع جریان‌های ساختارشکن و صد البته در توجیه کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاخان و رژیم پهلوی شکل دهد. در این روایت، جریان‌های ساختارشکن با عنوان منادیان آزادی، شرافت و پاکدامنی و مخالفان آنها با عنوان مرتجع، مستبد و مخالف ذاتی آزادی و مشروطیت و حقوق مردم و طرفدار روسیه و ... معرفی می‌شوند. نادیده انگاشتن نقش استعمار انگلیس در تشدید مشکلات ایران و عقب‌ماندگی شرم‌آوری که گریبانگیر ایران شده بود، وجه دیگر این تاریخ‌نگاری است. البته اگر اشاره‌ای هم به نقش دول استعماری در تاریخ‌نگاری این جریان‌ها بشود، باز قاجاریه عامل استعمار و نه قربانی آن معرفی می‌شود. این در حالی است که مدعیان این جریان‌ها، برخی مستقیم در خدمت راهبردهای نابودکننده استعمار علیه ایران بودند و با عقد قراردادهای ننگین و جاسوسی برای بیگانگان، ایران و قاجاریه را از انتفاع خارج کردند و به قعر چاه وابستگی و فلاکت درافکندند. برخی نیز ندانسته در زمین دشمن بازی کرده، با افراطی‌گری و ندانم‌کاری اهداف دشمن را که ایجاد آشوب و ناامنی و بی‌ثباتی در ایران بود، محقق کردند. در خصوص نهضت مشروطیت نیز این جریان‌ها خود را موجد و عامل اصلی به راه انداختن انقلاب معرفی کرده و با پنهان کردن اهداف براندازانه و تندروی‌های گروه‌ها و انجمن‌های وابسته به خود، عامل همه تنش‌ها را به‌ویژه در دوره سلطنت محمدعلی شاه، شخص شاه و اطرافیان ایرانی و روسی او معرفی می‌کنند. تندروی‌های انجمن‌ها علیه دین و سلطنت، انقلابی‌گری و مخالفت و مقابله با این اقدامات، تحرکات استبدادی و ارتجاعی قلمداد می‌شود. متأسفانه این جریان‌ها با استفاده از همه امکانات و فرصت‌های فراهم شده پس از مشروطه، به‌ویژه دوره سلطنت پهلوی‌ها، توانستند روایت خود را به روایت حاکم درباره مشروطیت، روحانیت و سلطنت تبدیل کند، تا جایی که مخالفان این جریان‌ها نیز در بخش‌هایی، راوی همان روایتی‌اند که برساخته گروه‌های ساختارشکن است...».

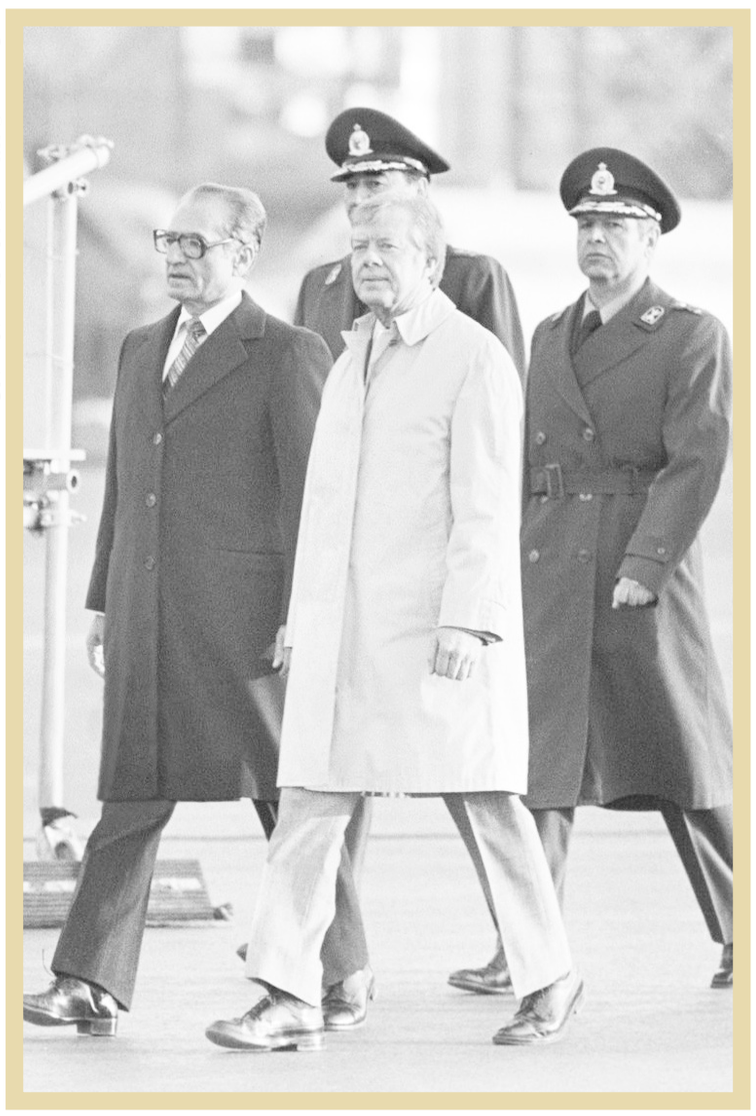

دی ۱۳۵۶. نمایی از ورود جیمی کارتر به فرودگاه مهرآباد تهران

خوانشی انتقادی از رویگردانی امریکا از پهلوی دوم در فرآیند انقلاب اسلامی

حمایتی که تا واپسین روز سلطنت پابرجا بود

■ **سمیرا سجودی**

انگاره رویگردانی امریکا از پهلوی دوم، در فرآیند انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ در زمره ادعاهای دشمنان قدیم و جدید این رویداد تاریخی است. در مقال پی آمده، این تلقی مورد خوانشی تحلیلی قرار گرفته است. امید آنکه تاریخ‌نگاران انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ **امریکا و تلاش برای حفظ سلطنت پهلوی به هر قیمت**

سخن آخر را اول باید گفت: برخلاف آنچه امروزه پاره‌ای از رسانه‌های محور عبری-عربی ادعا می‌کنند که امریکایی‌ها و اروپایی‌ها در کنفرانس گوادلوپ، زیر پای سلطنت پهلوی و شخص شاه را خالی کرده‌اند، ماجرا از قراری دیگر است! اربابان امریکایی محمدرضا پهلوی برای حفظ سلطنت او، اقدامات فراوانی کردند و طرح فریب و سرکوب ملت ایران را همزمان به پیش می‌بردند. آنها علاوه بر اینکه محمدرضا پهلوی را به اعمال خشونت بیشتر ترغیب می‌کردند، در کنار آن با توصیه به انجام وعده‌هایی چون: برگزاری انتخابات آزاد، تعطیلی کاباره‌ها، برگرداندن تاریخ شمسی به تقویم و آزادی احزاب، سعی داشتند جامعه ایران را فریب دهند! با این همه هیچ یک از راه‌حل‌های آنان، برای نجات رژیم پهلوی کارساز نبود. مسئله این بود که وی به دلیل ضعف ذاتی شخصیتی، آمادگی مواجهه با مشکلات را نداشت! وگرنه تا آخرین لحظات حیات رژیم پهلوی، کانون‌های قدرت جهانی همچنان از او حمایت می‌کردند، چنانکه پس از کشتار مردم در «جمعه سیاه»، سفیران وقت امریکا و انگلیس، در هجدهم شهریورماه ۱۳۵۷، در دیداری با محمدرضا پهلوی، حمایت دولت‌های متبوع خود را از وی و اقداماتش، در جهت مهار انقلاب اسلامی اعلام کردند. حتی جیمی کارتر (رئیس‌جمهور وقت امریکا) نیز در تماس تلفنی از برقراری حکومت نظامی و سرکوب مردم حمایت کرد. اما این کشتار و حمایت‌های معطوف بدان نیز نتوانست قوت قلبی برای شاه باشد؛ چراکه او ذاتاً اهل ورود به صحنه‌های پر مخاطره نبود. گواه شخصیت ضعیف پهلوی دوم، سخنان او با آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس است. شاه در بیست و پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ در دیدار با وی چنین می‌گوید: «متأسفانه مخالفان ما قوی و متشکل هستند و دولت، نیروی مردمی در برابر آنها ندارد!...» صحبت‌های شاه باعث می‌شود که پارسونز پس از این دیدار، در گزارش خود بگوید: «شاه را چروکیده شده و زرد دیدم. گویی نیرویش به پایان رسیده و روح از بدنش خارج شده است!» هر چند محمدرضا پهلوی در مصاحبه‌ای که در اواخر عمر با مؤسسه مطبوعاتی واشنگتن پست داشت، به سیاست‌های امریکا و انگلیس حمله کرد و از اینکه برای سرکوبی مخالفانش دست به خشونت نزده، اظهار تأسف کرد اما همگان مطلعند که وی، نه پایگاه مردمی داشت و نه اهل مبارزه و ایستادگی بود. این حالت در او، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تقویت نیز شد. با این همه روحیه ضعیف شاه، باز هم مانع از حمایت امریکایی‌ها از وی در دوران اوج‌گیری انقلاب اسلامی نمی‌شود. حمایت‌های دولت امریکا از محمدرضاپهلوی نیز نه از سر خیرخواهی که در جهت حفظ پایگاه و منافع ایشان در خاورمیانه بود. جاکوب جاویتس سناتور جمهوریخواه و صهیونیست امریکایی، در ۲۶ شهریورماه ۱۳۵۷ به اهمیت حفظ رژیم پهلوی برای دولت امریکا اشاره می‌کند و می‌گوید: «حمایت دولت امریکا از شاه، درست بوده و این حمایت، اهمیت فوق‌العاده‌ای برای امنیت منافع امریکا دارد!...» بنابراین مقامات امریکایی و انگلیسی برای حفظ منافع خویش، تصمیم می‌گیرند تا برای ارعاب و سرکوب هرچه بیشتر مردم ایران، مسیر انقلاب را متوقف سازند! همی از این روی با توصیه سفرای وقت امریکا و انگلیس، در چهاردهم آبان ماه ۱۳۵۷ ارتشبد سابق غلامرضا ازهاری به تشکیل دولت نظامی می‌پردازد. اما در نهایت دولت نظامی نیز نتوانست مانعی برای ادامه اعتراضات مردم به رژیم پهلوی شود؛ چراکه با وجود تمام تمهیدات رژیم، مردم تهران و دیگر شهرستان‌ها در نوزدهم و بیستم آذر ۱۳۵۷- مقارن با تاسوعا و عاشورای حسینی (ع) - راهپیمایی‌هایی میلیونی برگزار کردند. این راهپیمایی‌ها، به منزله پایان رژیم پهلوی به شمار می‌رفت. بنابراین محمدرضا پهلوی تصمیم گرفت تا هرچه زودتر، از ایران خارج شود. به این امید که همچون ۲۵ سال قبل، امریکایی‌ها با انجام یک کودتا، دوباره حکومت را به او بازگردانند. اما اجرای کودتا در این مقطع، آن هم به سان گذشته، کار ساده‌ای نبود. امریکایی‌ها متوجه شده بودند که با وجود رهبری امام خمینی(ره)، اجرای طرح کودتا نمی‌تواند مؤثر باشد. به همین روی «وارن کریستوفر» معاون وزارت امور خارجه امریکا در بیست‌و یکم آذرماه، طی تلگرافی برای سولیوان سفیر امریکا در تهران، از او می‌خواهد که شاه را به ماندن در کشور ترغیب کند، زیرا به اعتقاد دولت امریکا، بودن شاه در تهران «اعتدال بیشتری به راه‌حل‌های بعدی می‌بخشد.» با این همه و در ادامه کار، آنچنان رشته امور از دست امریکایی‌ها به در می‌رود که نهایتاً در اواخر دسامبر همان سال، ویلیام سالیوان سفیر وقت امریکا در ملاقاتی به شاه اعلام می‌کند که: هرچه زودتر باید ایران را ترک کند!

■ **درماندگی کارتر، از حفظ رژیم شاه**

جیمی کارتر که پیروزی‌اش در انتخابات ریاست جمهوری امریکا را با شعار حمایت از حقوق بشر به دست آورده بود، به راحتی نمی‌توانست فرمان تکرار عملیات آژاکس را صادر کند! از طرفی از دست دادن کشوری که دسترسی به میدان‌های نفتی منطقه خلیج فارس را برای امریکا تأمین می‌کرد، برای او سخت بود. هم از این روی تصمیم گرفت تا ژنرال رابرت هایزر را به ایران اعزام کند، تا شرایط ارتش را برای انجام یک کودتا، مورد ارزیابی قرار دهد. هایزر بعدها در خصوص اعزام خویش به ایران در آن دوره، در خاطراتش می‌نویسد: «تا زمانی که یک دولت غیرنظامی وجود داشت، رئیس‌جمهور کارتر احساس می‌کرد که پس از خروج شاه، ارتش باید متقاعد شود که فوراً و با تمام وزن خود، از دولت حمایت کند. اما این کار چگونه می‌توانست انجام شود؟ ظاهراً رئیس‌جمهور فکر می‌کرد که با اعزام فرستاده ویژه این کار شدنی است و [به همین خاطر] یک مقام برجسته نظامی و دارای تجربه دیپلماتیک و آگاهی گسترده از امور ایران را که بتواند اعتماد رهبران نظامی ایران را جلب کند، برای این کار در نظر گرفته بود.»

از سوی دیگر امریکایی‌ها تصمیم داشتند تا با انتقال قدرت به یک دولت غیرنظامی جدید که از میان گروه‌های مخالف برگزیده بودند، فرصتی را برای به دست گرفتن امور ایجاد کنند. به همین خاطر به سراغ شاپور بختیار رفته و از دولت او پشتیبانی کردند. علاوه بر این در همان دوران، طرح اعلام یک تجمع در حمایت از شاه را نیز ساماندهی کردند. طبق این طرح، قرار بود همچنان که امام خمینی(ره)، مرتباً طرفدارانش را به خیابان‌ها می‌آورد، طرفداران اردوگاه غرب و پهلوی دوم نیز به میدان بیایند! بنابراین در پنجم بهمن ماه ۱۳۵۷، تظاهراتی فرمایشی به حمایت از دولت بختیار، در خیابان‌های تهران برپا شد. اما برخلاف تصور شاه و اربابان امریکایی‌اش، تعداد شرکت‌کنندگان در این تظاهرات، بسیار اندک بود! هرچند با وجود تمامی ترفندهایی که امریکایی‌ها برای حفظ پهلوی دوم به کار بردند، بعدها ابواب جمعی سلطنت ادعا کردند که چون شاه به درخواست امریکا، برای استفاده از نفوذ خود برای پایین آوردن قیمت نفت در اوپک، پاسخ منفی داده، از او روی برگردانده و موجبات سقوط سلطنت پهلوی را فراهم آورده و هایزر را برای خنثی کردن ارتش ایران به تهران فرستادند، اما حقیقت این است که امریکایی‌ها، همواره ترجیحشان این بود که باز هم با شاه همکاری کنند. انتخاب ژنرال هایزر و فرستادن وی به ایران نیز برای بررسی این نکته بود که آیا می‌توانند مانند مردادماه ۱۳۳۲ کودتایی برپا کنند یا خیر؟ اما به دلیل شرایط و فضایی که در ایران جریان داشت، این کودتا به شکست انجامید!

■ **حمایت از شاه، اما نه از سر خیرخواهی!**

همانگونه که اشاره شد، حمایت‌های امریکا از رژیم پهلوی نه از سر خیرخواهی، بلکه برای تأمین منافع این دولت در خاورمیانه بود؛ چراکه بالا رفتن قیمت نفت، باعث شده بود که امریکایی‌ها از طریق ایران، به سود بالایی در فقره صادرات اسلحه دست یابد. تأکید بر این نکته ضروری است که درآمد حاصل از فروش نفت ایران، هیچگاه صرف تأمین نیازهای زیربنایی کشور نشد! چه اینکه اولویت حاکمیت برای صرف این درآمد، تأمین نیازها و خرید تجهیزات نظامی به توصیه امریکایی‌ها بود. امریکایی‌ها محمدرضاپهلوی را ترغیب کرده بودند که برای مقابله با دشمنانش، لازم است اسلحه و تجهیزات نظامی تهیه کند! اما حجم خرید اسلحه و تجهیزات نظامی ایران از امریکا، آنقدر بالا گرفت که در گزارش رسمی که ۱۱ مردادماه ۱۳۵۶ در امریکا انتشار یافت، به این مسئله اشاره شد که «این کشور [امریکا] در سال گذشته، ۵۶ درصد از صادرات جهانی اسلحه را به خود اختصاص داده که نیمی از این رقم، تنها به سوی سه کشور اسرائیل، ایران و عربستان سرازیر شده است!»

در خصوص واردات تسلیحات نظامی به ایران، در بیست و هفتم شهریورماه ۱۳۵۷، مجله امریکایی تایم نیز نوشت: «ایران طی ۲۰ سال، یعنی از ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۷، بالغ بر ۳۶ میلیارد دلار، اسلحه از غرب خریداری کرده و به بزرگ‌ترین بازار اسلحه جهان و کانون فعالیت و رقابت دلالان بین‌المللی اسلحه، بدل گردیده است.» در واقع شاه تصور می‌کرد با مسلح کردن ارتش و با اتکا به قدرت نظامی، می‌تواند حکومت را حفظ کند. اما تجربه تاریخی نشان داد که حکومت‌ها بر پایه حمایت مردم پایدار می‌مانند و حکومتی را با اتکا به سلاح، نمی‌توان پایدار نگه داشت. البته محل دیگری که درآمد حاصل از فروش نفت، صرف آن می‌شد، سرمایه‌گذاری در کشورهایی مثل: مصر، هند، فرانسه و... بود. محمدرضاپهلوی به این افتخار می‌کرد که با یک میلیارد دلار، ۱۰ درصد از سهام مجتمع غنی‌سازی اورانیوم یورودیف فرانسه را خریداری کرده است! حال پس از سپری شدن ۴ دهه، همگان می‌توانند فایده‌مند بودن چنین رویکردهایی را ارزیابی کنند. علاوه بر این او وام‌های کلانی هم به دیگر کشورها می‌پرداخت. ناگفته نماند که تا هم اینک نیز برخی از این وام‌ها بازپرداخت نشده است! همین رفتارها بود که باعث شد، تا با وجود افزایش قیمت نفت، کشور دچار تورم ۳۰ درصدی شود! هفته‌نامه آلمانی «اشپیگل»، در شماره ۲۴ مردادماه ۱۳۵۶ خود می‌نویسد: «وقتی در ۱۹۷۴ درآمد نفتی ایران افزایش یافت، شاه اعلام کرد: ایران به زودی، به صورت یکی از پنج قدرت بزرگ جهان درخواهد آمد! هنوز سه سال از آن ادعا نگذشته که این آرزو به سراب تبدیل شده است!» هوشنگ نهاوندی وزیر اقتصاد دوران پهلوی، بعدها در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی، به این مسئله اشاره کرده و می‌گوید: «در سال ۱۳۵۴، ما تورم ۳۰ درصدی داشتیم، اما جرئت گفتنش به شاه را نداشتم! بنابراین موضوع را به نصرت‌الله معینیان، رئیس دفتر شاه گزارش می‌دادیم، ولی او هم جرئت نداشت موضوع را به شاه بگوید!» هم از این روی نهایتاً، نارضایی عمومی که حاصل تورم، عدم توانایی دولت در حل مسائل مختلف و رواج فساد و رشوه‌خواری بود، منجر به برکنار کردن امیرعباس هویدا شد. اما این برکناری نیز نتوانست مانع از سقوط رژیم پهلوی شود.

■ **وقتی امریکا دست از حمایت می‌کشد!**

محمدرضاپهلوی که پس از کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ و به واسطه تلاش امریکا و انگلیس بر تخت سلطنت نشسته بود، تصور می‌کرد که همواره زیر چتر حمایت و حفاظت آنان است و این دولت‌ها، همیشه ناجی او خواهند بود. هم از این روی او، با این اندیشه که پس از خروج از کشور، امریکایی‌ها همه چیز را برای بازگشت وی مهیا خواهند کرد، در بیست و ششم دی ماه ۱۳۵۷ و پس از رأی اعتماد مجلس به شاپور بختیار، تهران را به مقصد مصر ترک کرد. مقصد نهایی شاه در این سفر، امریکا بود؛ چراکه امریکایی‌ها، همچنان به او وفادار بودند و دستور خروج وی نیز بخشی از طرح نجات سلطنت پهلوی بود. شاه که این بار برخلاف فرار پیشین خود در مردادماه ۱۳۳۲ بی‌پول نبود، تصور می‌کرد که می‌تواند پس از خروج از کشور و برای مدتی، زندگی راحتی را تجربه کند! بنابراین پس از اقامت چند روزه در اسوان مصر، با دعوت ملک حسن دوم به مراکش سفر کرد. اما پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، باعث شد که ملک حسن از دعوت خود پشیمان شده و عذر شاه را بخواهد! اسکندر دلدم در کتاب «من و فرح پهلوی» و از قول فرح، علت اخراج آن دو از مراکش را اینگونه روایت می‌کند: «الکساندر دومارانش (رئیس سازمان امنیت فرانسه) در ملاقاتی با ملک حسن او را متقاعد می‌کند که اقامت شاه در مراکش، ممکن است عواقب وخیمی در پی داشته باشد و حتی با شمردن وظایف مهم‌تری مثل حفظ و نگهداری تنگه جبل‌الطارق، او را به اخراج شاه تحریک می‌کند.» پس از آنکه ملک حسن، عذر محمدرضاپهلوی را برای اقامت بیشتر در کشورش خواست، شاه تصمیم می‌گیرد که به دامان ارباب امریکایی‌اش پناه ببرد! اما برخلاف تصور او، ریچارد پارکر سفیر وقت امریکا در مراکش، در ملاقاتی به نماینده شاه اعلام می‌کند که پاسخ دولت امریکا به این درخواست، منفی است! در واقع دولت امریکا پس از آنکه گروه موسوم به چریک‌های فدایی خلق، سفارت امریکا را در بیست و پنجم بهمن ماه ۱۳۵۷ به اشغال خود درآورند، بیش از سرنوشت محمدرضا پهلوی، نگران جان شهروندان خود در ایران بود! هرچند که تسخیر سفارت با دستور امام خمینی(ره)، تسخیرکنندگان به سرعت از سفارت امریکا خارج شدند، اما ترس و اضطراب حاصل از این یورش، امریکایی‌ها را محافظه‌کار کرده بود! حتی زمانی که برژینسکی، تقاضای محمدرضا پهلوی را با کارتر مطرح می‌کند، او با عصبانیت به برژینسکی می‌گوید: «من نمی‌توانم ببینم که شاه در امریکا مشغول بازی تنیس است، در حالی که جان اتباع امریکایی، به خاطر او به خطر افتاده است!» پاسخ منفی امریکایی‌ها باعث می‌شود که شاه به فکر اقامت در یکی از کشورهای اروپایی که در آنها ملک شخصی دارد، بیفتد. اما آنها هم روی خوشی به او نشان نمی‌دهند! پیروزی مارگارت تاچر در انتخابات پارلمانی انگلستان، محمدرضاپهلوی را ترغیب می‌کند که سفری به انگلستان داشته باشد؛ چراکه تاچر پیش از پیروزی انقلاب ایران، به شاه قول همکاری و حمایت داده بود. اما دولت انگلیس برای آنکه مانع از وقوع ماجرایی همچون آنکه برای امریکایی‌ها پیش آمد، برای کشورش شود، توسط دنیس رایت، به درخواست پهلوی دوم پاسخ منفی می‌دهد! فرح پهلوی بعدها در مصاحبه‌ای که با رادیو ۲۴ ساعته لس‌آنجلس دارد، در خصوص پاسخ‌های منفی دولت‌های اروپایی برای پذیرش محمدرضا پهلوی می‌گوید: «موقعی که در مراکش بودیم، شاه مرتباً می‌گفت: من علت روی برگرداندن اروپا و در صدر آنها فرانسه را از حکومت خود درک نمی‌کنم! مگر ما به آنها چه بدی کرده بودیم؟!»

■ **و کلام آخر**

محمدرضاپهلوی که پس از فرار نخست در سال ۱۳۳۲، حکومتش را امریکایی‌ها و عناصر وفادار به خویش در ارتش می‌دانست، در سال ۱۳۵۷ با وجود حمایت قدرت‌های خارجی و ارتش و برخی اوباش داخلی، نتوانست سلطنتش را حفظ کند. او پس از خروج از ایران، باوجود تلاش‌های امریکا، عملاً به صورت مهره‌ای سوخته درآمد که حتی با وجود املاک فراوان در کشورهای اروپایی و امریکا، تا زمان مرگ همچنان آواره بود و روی آرامش را ندید. شاید بتوان گفت که عبرت‌آموزترین قسمت دوران آوارگی محمدرضاپهلوی، اقامت او در جزیره پاناما است. شاه پس از آنکه جایی برای اقامت نیافت، در ۲۳ آذر ۱۳۵۸ به وسیله یک هواپیمای باری نیروی هوایی امریکا، پایگاه لک لند را به مقصد پاناما ترک کرد! فریده دیبا در کتاب «دخترم فرح» در خصوص رفتار عمر توریخوس رهبر نظامی پاناما، با محمدرضاپهلوی در دوران اقامتش در پاناما می‌نویسد: «عمر توریخوس آدم بسیار بی‌ادبی بود و به هیچ وجه، آداب گفت و گوی دیپلماتیک را رعایت نمی‌کرد! ملاقات او با شاه نیز بسیار دلسردکننده بود. توریخوس با بی‌ادبی تمام، شاه را چوپن (پرتقالی که آب آن را تا قطره آخر گرفته‌اند) می‌نامید!» البته تحقیر و توهین‌های توریخوس، از لحظه ورود محمدرضاپهلوی به پاناما شروع شده بود. سرهنگ جهان‌بینی، یکی از همراهان شاه در این سفر می‌گوید: «چشم ژنرال توریخوس به شاه که افتاد، آهسته پرسید: ببینم این شاه، شاه که این همه می‌گویند، فقط همین است!» عمر توریخوس بعدها در خصوص سفر محمدرضاپهلوی به پاناما گفته بود: «افسانه عظمت شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران و زرق و برق خاندان پهلوی به ۱۲ نفر، چند چمدان و دو سگ تقلیل یافته بود!»

گواه شخصیت ضعیف پهلوی دوم، سخنان او با آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس است. شاه در بیست و پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ در دیدار با وی چنین می‌گوید: «متأسفانه مخالفان ما قوی و متشکل هستند و دولت، نیروی مردمی در برابر آنها ندارد!» صحبت‌های شاه باعث می‌شود که پارسونز پس از این دیدار در گزارش خود بگوید: «شاه را چروکیده شده و زرد دیدم! گویی نیرویش به پایان رسیده و روح از بدنش خارج شده است!»

دی ۱۳۵۶. جیمی کارتر در ضیافت شام محمدرضا پهلوی، در سفر به تهران

هوشنگ نهاوندی وزیر اقتصاد دوران پهلوی، در سالیان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، طی مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی می‌گوید: «در سال ۱۳۵۴، ما تورم ۳۰ درصدی داشتیم، اما من جرئت گفتنش به شاه را نداشتم! بنابراین موضوع را به نصرت‌الله معینیان رئیس دفتر شاه گزارش می‌دادیم، ولی او هم جرئت نداشت تا موضوع را به او بگوید!»